

Analyzing the word 'Fortune' in the "Haft Peykar" from the perspective of Zurvanian fatalism and critical discourse analysis *

Marmar Hessami

PhD student in Persian language and literature, Azad University of Tehran

Dr. Asghar Dadbeh¹

Professor of Persian Language and Literature, Azad University of Tehran

Dr. Bahram Parvin Gonabadi

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Tehran Azad University

Abstract

Fatalism is a major type of discourse in the field of literature. In many of his actions, man accepts the role of free will consciously and unconsciously. When he fails, however, he resorts to fate and starts speaking of a supreme will that has finally subjugated him. According to some theorists such as Yule, Brown and Fairclough, discourse analysis applied to language cannot be limited to describing linguistic statements that are independent of purposes and functions; these statements are designed to address human affairs. Given the high frequency of words like "fortune" in the books of many poets and writers, these words should be regarded as "signifying" words that convey meta-semantic and transnational concepts and are rooted in the subconscious and ideology of their speakers. In this article, an attempt is made to examine the relationship of these words in "Haft Peykar" poem by Nezami with Zurvanian fatalism and to analyze the discourse based on Norman Fairclough's theory of speech analysis. In the discussion of the targeted vocabulary, references are made to the persistence and effect of Zoroastrian-Mehri fatalism on the thoughts and works of writers and poets. Also, the transmission of this mode of thinking to later periods is discussed.

Keywords: Fatalism, Zurvanian-Mehri rituals, Fortune, "Haft Peykar", Nezami, Critical discourse analysis.

* Date of receiving: 2020/02/15

Date of final accepting: 2020/07/27

- email of responsible writer: adaadbeh@yahoo.com

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیست و یکم، زمستان ۱۳۹۹، شماره ۴۷
صفحات ۱۵۱-۱۲۳

تحلیل اصطلاح «بخت» در منظومه «هفت پیکر» از منظر تقدیرگرایی زروانی، بانگاهی به نظریه تحلیل‌گفتمان* (مقاله پژوهشی)

مرمر حسامی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد تهران

دکتر اصغر دادبه^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد تهران

دکتر بهرام پروین گنابادی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد تهران

چکیده

تقدیرگرایی از موضوعات حوزه علم فلسفه است که در ادبیات نیز راه یافته. بر مبنای نظریات فرضیه‌پردازان، تحلیل زبان در کاربرد واژه‌هاست. در این روش، عناصر یک زبان، نشانه‌ها هستند و نظام زبان نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از کارکردهای فرامعنایی باشد. با توجه به بسامد بالای واژه «بخت» در آثار شعرا، این واژه‌ها باید به عنوان واژه‌هایی نشان‌دار در نظر گرفته شود که ریشه در ناخودآگاه گویندگان آنها دارد. در این مقاله، ارتباط این گونه واژه‌ها در منظومه «هفت پیکر» نظامی با تقدیرگرایی زروانی بررسی و شیوه تحلیل با نگاهی به نظریه تحلیل‌گفتمان و بررسی واژه‌ها در سطح فرامعنایی در نظر گرفته شده است.

آنچه در مدل تحلیلی فرکلاف انجام می‌شود گذشتن از چستی توصیف متن به سوی چگونگی و چرایی تفسیر و تبیین متن است. در این تحلیل، باید از الگوی سه لایه فرکلاف برای تحلیل گفتمان استفاده کرد که به اصل متن (شامل تحلیل زبانی در قالب واژه‌ها، دستور، نظام آوایی و انسجام در سطح بالاتر از جمله)، کردار گفتمانی (تولید و مصرف متون) و کردار اجتماعی می‌پردازد. در این پژوهش، از این سه لایه، بخش «تحلیل زبانی در سطح واژه‌ها» مورد نظر بوده و ضمن بررسی واژه‌هایی نشان‌دار چون بخت و نظایر آن،

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۲۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۵/۰۶

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: adaadbeh@yahoo.com

درباره اغراض ثانوی و مفهوم تأویلی و کهن‌الگویی آنها بحث شده است. در پایان، با ارائه شواهد، نتیجه گرفته شده که اگرچه نظامی آرای کلامی اشعری را بیان کرده است، ولی هنگام استفاده از واژه‌هایی نظیر بخت؛ از الگوی تفکر زروانی پیروی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: هفت پیکر، تقدیرگرایی (فاتالیسم)، زروان، بخت، تحلیل گفتمان.

۱- مقدمه

عقاید و باورهای مردم هر جامعه ریشه در تمدن و گذشته تاریخی آن جامعه دارد و بنابراین تفاوت در روش زندگی، نوع تفکر، عقاید، نمادها و باورها، جوامع مختلف را از هم متمایز می‌سازد. یکی از موارد پرتکرار در ادبیات فارسی ایران، تقدیرگرایی است. حال اگر ادبیات را چکیده تاریخ یک ملت بدانیم به این نکته می‌رسیم که این نوع نگاه خلق‌الساعه نیست و قدمت دارد. اگرچه این مسأله به مرور زمان و با توجه به وقایع تاریخی و اجتماعی دستخوش تغییرات شده است اما ردپای آن در بسیاری از آثار نظم و نثر ما مشهود و قابل پیگیری است.

وقتی خواننده‌ای متنی را می‌خواند یا می‌شنود نه تنها تلاش می‌کند معنای واژه‌ها را بفهمد، بلکه درصدد است که مقاصد نویسنده یا سخنگو را نیز استنباط کند. پاره‌ای از جمله‌ها یا قطعه‌ای از گفتارها را از نظر معنا نمی‌توان فهمید، مگر اینکه انسان بدانند چه کسی صحبت می‌کند؛ درباره چه چیزی یا چه کسی حرف می‌زند؛ چه زمانی و در چه مکانی مطلب را بیان کرده است و شناخت و درک عمیق از معناهای نهفته در متون ارتباطی، مستلزم استفاده از روش‌های تحلیل کیفی در این عرصه است.

در این میان، با توجه به نظریات جدید متن‌پژوهی و زبانشناسی نظریه تحلیل گفتمان، روشی نوین برای پژوهش در متن‌های ارتباطی است که برای شناخت پیام و معنی به کار رفته در پیام‌های ارتباطی کاربرد یافته است. طبق نظریات فرکلاف (Fairclough) و دیگران، در مقدمه کتاب «تحلیل انتقادی گفتمان»، تحلیل گفتمان

بیشتر به کارکرد یا ساختار جمله و کشف و توصیف روابط آن می‌پردازد. به عبارت دیگر، تحلیل گفتمان عبارت است از شناخت رابطه جمله‌ها با یکدیگر و نگرستن به کل آن چیزی که نتیجه این روابط است. مطابق این تعریف، تحلیل گفتمان برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسانه، دیگر صرفاً با عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهنده جمله به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا، یعنی زمینه متن سروکار ندارد؛ بلکه فراتر از آن با عوامل بیرون از متن، یعنی بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره سروکار دارد. بنابراین، تحلیل گفتمان چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط عوامل درون زبانی، زمینه متن و عوامل بیرون زبانی (زمینه اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی) بررسی می‌کند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸).

واژه‌های نشان‌دار «بخت»، «اقبال»، «زمانه»، «دهر»، «گیتی» و از این دست که در آثار بسیاری از شعرا و نویسندگان ما، به کار رفته‌اند حامل همان عوامل بیرون زمانی نظیر شرایط خاص زمانی و گفتمان (discourse) خاص زمان یعنی «جبر و اختیار» هستند. این واژه‌ها در منظومه «هفت پیکر» نظامی در شرایط تاریخی قرن ششم هجری و در اقلیم اران (در مجاورت مرزهای جنگ‌های صلیبی) توسط حکیمی اشعری مذهب به کار برده شده‌اند. بحث اصلی ما در این مقال این است که واژه‌هایی که دال بر بخت و اقبال هستند در منظومه‌های نظامی از جمله «هفت پیکر» در لایه‌های زیرین خود علی‌رغم تفکر اشعری یا معتزلی بار معنایی بسیار کهن‌تر یعنی زروانی - مهری دارد. ارزش و ضرورت این پژوهش در این مطلب است که بررسی این واژه‌ها در سطحی بالاتر از متن می‌تواند درک جدید و تازه‌ای از متن به خواننده دهد که در آن، ناخودآگاه شاعر را که پشت پرده اشعری‌گری پنهان شده نمایان کند و نیز با نگرستن به این دیدگاه، به متن بسیاری از به ظاهر تعارضاتی که در متن و اندیشه شاعر رخ می‌نماید قابل توجیه و توضیح است.

پیشینه تحقیق

درباره عنوان خاص «تقدیرگرایی» زروانی و مهری - نه به شکل مستقل - پژوهش‌هایی لابلای متون دیگر صورت گرفته است؛ از جمله مهرداد اوستا در کتاب «ادیان آسیایی» (۱۳۷۶) در بخش چهارم و پنجم در باره عقاید زروانی و جبرگرایی گنوسی سخن گفته و سیروس شمیسا در «شاه‌نامه‌ها» (۱۳۹۷) در فصل نهم به دین و عقاید زروانی و تقدیرگرایی در شاهنامه پرداخته و دین غیر رسمی و عامه مردم در زمان ساسانیان را زروانی می‌داند، که از نظر روحانیون زرتشتی مردود شمرده می‌شد. آر سی زنر (R. C. Zener) نیز در «زروان یا معمای زرتشتیگری» (۱۳۷۵) در سراسر کتاب به خصوص در فصل‌های نهم و دهم به بیان و تحلیل بخت و تقدیر زروانی پرداخته.

همچنین جلال‌الدین همایی (۱۳۵۶) در مقاله «جبر و اختیار و قضا و قدر از دیدگاه مولوی و متکلمان اسلامی» در مقدمه مقاله درباره کلیات جبر اشاعره و مسأله قضا و قدر نوشته. ژاله آموزگار در مقاله «گوشه‌ای از اساطیر زرتشتی» (۱۳۴۹) درباره روند آفرینش در دیدگاه‌های مانوی و زروانی پژوهشی ارائه داده. جوزف الفنباین (Josef Elfenbein) در مقاله «فرو بخت» (۱۳۹۴) ترجمه یوسف سعادت، پژوهش جامعی در باره واژه‌های فرّ و بخت و کارکرد معنایی آن در حیطه تفکر تقدیرگرا ارائه کرده. داوود اسپرهم و سید جعفر سپهر سیدزیدی در مقاله «بازتاب تقدیرگرایی و فره ایزدی در مرزبان‌نامه» (۱۳۹۵) در بخش مقدمه به بررسی مقایسه‌ای تقدیرگرایی در آیین‌های پیش از اسلام و وجوه اختلاف و تشابه آن با جبرگرایی اشعری پرداخته‌اند.

روش تحقیق

شیوه پژوهش در این مقاله بر اساس روش تحقیق تفصیلی، از نوع پژوهش‌های کتابخانه‌ای و با استناد به منابع و مراجع معتبر در این زمینه است.

مبانی تحقیق

در گفتمان‌شناسی، دسته‌ای از واژه‌ها را نشان‌دار می‌نامند که معانی فراتری از سطح قاموسی دارند. دقت در گزینش چنین واژه‌هایی در شعر، راهی است به سوی واقعیاتی که در بستر تاریخ جریان داشته‌اند.

تحلیل گفتمان (discourse analysis) گرایشی مطالعاتی بینارشته‌ای است. بدین معنی که از علوم چون هرمنوتیک، ساختارگرایی، شالوده‌شکنی و ... الهام گرفته است. بنا بر نظریات جدید نقد، متن را بایستی بعنوان یک کل معنا‌دار نگریم و این معنا لزوماً در خود متن نیست. هیچ متنی خنثی یا بی طرف نیست، متن‌ها بار ایدئولوژیک دارند و در هر گفتمانی حقیقت نهفته است، اما هیچ گفتمانی دارای تمامی حقیقت نیست. متن یا گفتار واحد توسط انسان‌های مختلف، متفاوت نگریسته می‌شود؛ یعنی انسان‌های مختلف از متن واحد، برداشت یکسان و واحدی ندارند و از دالّی متفاوت می‌تواند برای اشاره به مدلولی ظاهراً یکسان استفاده شود.

تحلیل گفتمان سعی دارد با مطالعه اثرهای ظاهری گفتار، ساختار تولید و زمینه وقوع متن یا گفتار یعنی عوامل بیرون از متن مانند بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و ...، به تحلیلی دست پیدا کند که رابطه بین تشکیل ایدئولوژی و تشکیل گفتار و تأثیرات آن را آشکار سازد؛ زیرا که در نگاه این رویکرد رابطه تعاملی بین متن (text) و زمینه (context) وجود دارد.

بحث اصلی ما در این مقاله این است که واژه‌هایی که دال بر بخت و اقبال هستند در لایه‌های زیرین خود، علی‌رغم تفکر اشعری یا معتزلی، بار معنایی بسیار کهن‌تر، یعنی زروانی-مهری، دارد.

مباحث مربوط به عقاید معتزله و اشاعره در ایران که طی زمان‌های طولانی، گفتمان عصر (discourse) بوده است، و هنوز هم ادامه دارد، در اصل، بر پایه همین نگرش اولیّه انسان به فATALISM) و دیترمنیسم (determinism) شکل گرفته است.

بحث تقدیرگرایی و فاتالیسم دیرینه‌تر و شایع‌تر از مقوله جبر و اعتزال است. بسیاری از متفکران و سخنوران آگاهانه و دانسته در شعر و سخن، از این دو مکتب پیروی می‌کردند و این تفکرات جریان‌های سیاسی و اجتماعی را جهت‌دارتر می‌کرد و خود موجد تحولات دیگری در این عرصه می‌شد که از این منظر، بررسی این حرکت‌ها جای تأمل دارد.

در بحث بررسی تأثیرات خودآگاه و ناخودآگاه که شامل ناخودآگاه جمع نیز می‌گردد، توجه به اوضاع و احوال زمانه شاعران و محیط پیرامون آنان، تأثیر رویدادهای تاریخی مثل حمله مغول یا جنگ‌های صلیبی نیز ضروری است. از این رو در این پژوهش برای ورود به این مبحث ابتدا به تعاریف ارائه شده در باره اصطلاح تقدیرگرایی، سیر تاریخی جلوه‌های تقدیرگرایی در ادبیات فارسی از زمان دیرین تا امروز پرداخته شده.

بحث

- واژه‌شناسی تقدیر

تقدیر نزد متکلمان، «محدود ساختن هر مخلوق به حد خود» تعریف شده و آن را «قدر» هم می‌نامند. از نظر فلاسفه، به معنای «مشخص و معین شدن حوادث وجودی و تعیین و اندازه آن در عالم قضای الهی و تدوین در لوح محفوظ بوسیله قلم قدرت» است (تهانوی، ۱۹۹۶: ۱۱۱۸). از نظر عرفا، «تقدیر از طرف حق، هدایت است و کسی که ترک تدبیر کند به تقدیر راضی شود و کسی که مشاهده مقدر کند خود را بی‌اختیار داند» (سجادی، ۱۳۴۱: ۱۷۳).

معادل لغت تقدیر در لغت‌نامه آکسفورد و دائرةالمعارف بریتانیکا واژه Fate (سرنوشت) است و نام مکتب فکری فاتالیسم (Fatalism) که برابر با تقدیرگرایی است، از این واژه مشتق شده. البته، همان طور که در فارسی، برای تقدیر، معادل‌های

فراوانی هست، واژه‌های دیگری چون Karma و Hap، Lot، Doom، Destiny (زیستکار، رویداد، بخت، نحوست و سرنوشت) نیز معادل Fate (تقدیر) قرار گرفته‌اند.

درباره Fate در اسطوره‌شناسی یونان و روم چنین آمده است: «سه الهه‌ای که بر مقدرات انسان‌ها از تولد تا مرگ حکم می‌رانند و سرنوشت هر انسانی (چون قماش نابریده) توسط این سه الهه که «کلوثو»، «لکشس» و «آتروپوس» بودند رشته می‌شد، اندازه زده و بریده می‌شد». (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴۷) جدا از این سه الهه، ایزدبانوی دیگری در اساطیر غربی، جلوه‌ای پررنگ دارد. او با نام «فورتونا» (Fortuna) نامیده شده و در تصاویر، زنی میانسال و گاه نابیناست که چرخ‌سکان مانند را به دست گرفته (همان: ۲۷۷).

– معادل‌های واژه بخت

واژه‌های «سرنوشت» و «تقدیر» اگر چه اغلب به جای یکدیگر استفاده می‌شوند، دارای معانی مجزا هستند. اصطلاح «تقدیر» در معنای دقیق خود، به عنوان یک قدرت تعیین‌کننده که دستور مسیر حوادث را تعریف می‌کند به کار برده می‌شود. تقدیر وقایع را به عنوان دستور یا امری اجتناب‌ناپذیر تعریف می‌کند. مثلاً در شریعت اسلام، تقدیر یا قدر همان حکم و فرمان الله است که شامل بازه زمانی گذشته و آینده می‌شود، در حالی که واژه سرنوشت بیشتر به سیر طبیعی و ناگزیر حوادث رو به آینده توجه دارد. حوادثی که نتیجه روال گریزناپذیر طبیعت است و نه حکم و اراده الهی به معنای اخص کلمه.

- بخت

واژه بخت از لحاظ مفهوم در زمره واژه‌هایی است که مانند زمانه، روزگار، اختر، سپهر و آسمان، باری از معنای تأثیر نیروهای عالم بالا بر سرنوشت آدمیان دارند، چنانکه بعضی از وام واژه‌های عربی مانند قضا و قدر و قسمت نیز همین حال را در دوره اسلامی دارند. در دائرةالمعارف ایرانیکا، ذیل این واژه چنین آمده: «بخت در ادبیات فارسی غالباً به معنی سرنوشت و نصیب از پیش تعیین شده است و بر تأثیر نیروهای برتر در سرنوشت انسان دلالت می‌کند.

از آنجا که اعتقاد به بخت و سرنوشت در میراث فکری و فرهنگی همه اقوام دیده می‌شود، واژه‌هایی که برای بیان این مفهوم از زبان آنان به کار رفته بیشتر در اصل به همین معنای «بخش و سهم» است.

به نظر برخی از محققان، بخت و اقبال متأثر از آیین زروانی مذهب زردشتی است، زیرا مزدیسنان پنج بهره از بیست و پنج بهر اعمال آدمی را در گرو بخت می‌دانند و به نظر آنان زروان تقدیرکننده (مقدّر) خوب و بد است و ستارگان عوامل اویند (زئر، ۱۳۸۹: ۹۸۳).

- تقدیرگرایی در آیین‌های زروانی، مهری و مزدایی

زروان در پهلوی (zurwan) به معنای زمان است. آیین زروانی بین آیین‌های ایرانی تاریخیچه‌ای مبهم و طولانی دارد. در لوحه‌های بابلی مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد، از ایزدی به نام زروان سخن رفته است. زروان اصلاً فرشته زمان است و با صفت اکرانه (بیکرانه) از او یاد شده است. از صفات زروان چنین پیداست که قدما برای زمان آغاز و انجامی متصور نشده و آن را همیشه پایدار و قدیم و جاودانی دانسته‌اند.

زروان در «مینوی خرد» همان خدای زمان و مکان است که به آفرین و دعای او امشاسپندان، مینوی خرد و روشنی توسط اورمزد آفریده می‌شوند (مینوی خرد ۱۳۵۴).

(۲۲): «همچنین، در «مینوی خرد» آمده است: «کار جهان را به تقدیر، زمانه و بخت مقدر پیش می‌آورد که خود زروان فرمانروا و دیرنگ خداست، به گونه‌ای که در هر دوره‌ای برای هر کسی مقدر شده است که آنچه لازم است بیابد، به همان گونه آن چیز بر او می‌رسد» (مینوی خرد ۱۳۵۴: ۴۲).

در این آیین، اعتقادی به جهان پس از مرگ و بهشت و دوزخ وجود ندارد که همین مسأله را ریشه تقدیرگرایی دانسته‌اند، در حالی که در دین زرتشت، اصل بر اختیار آدمی نهاده شده است. در اوستا، بروشنی بر قدرت انتخاب بشر تأکید شده است. در متون زروانی و آموزه‌ها و باورهای دینی آن، چیرگی مطلق از آن زروان و سرنوشتی از پیش تعیین شده است. پیروان نبرد نور و تاریکی در زمان بی‌کرانه، مقدر گشته‌اند و راه گریزی از این چنبره نیست. هزاره‌های غلبه تاریکی بر جهان، فترت نور و تاریکی، آمیزش خیر و شر و نهایتاً غلبه نور بر ظلمت با شمار و حسابی دقیق در ازل تعیین شده و با این حساب پیروزی و شکست، آبادانی و خشکسالی و ...، از اراده و اختیار انسان خارج است.

در مهرپرستی یا آیین مهر، میترا به هنگام تولد کره‌ای در دست دارد و دست دیگرش را بر دائرةالبروج گرفته است که نشانگر دخالت و نوعی تسلط بر سرنوشت است. در نشانه‌شناسی اساطیری کره زمین (چرخ، فلک) و منطقه البروج، نشانه‌های روشنی دال بر گردش جبرگونه زمان و اندازه‌گیری و مقدر ساختن سهم و بهره انسان‌ها از زندگی است.

از متون دینی مزدیسنا، چنین برآورد می‌شود که جهان میدان نبرد میان نیکی و بدی است و انسان، خود باید انتخاب کند که کدام را برمی‌گزیند. مزدیسنا به او آموزش می‌دهد که این نیکی و اهورایی است که سرانجام، پیروز خواهد شد و حتی آنهایی که به آتش دوزخ محکوم شده‌اند به بخشش پروردگار امید دارند.

زرتشتیان اعتقاد دارند که در پیروی از طریقت زرتشت تشخیص خیر و شر به واسطه وجدان (دئنا) جبری در کار نیست. اختیار برای هر فرد بخشی اساسی از مزدیسنا است. گرچه انسان متحد خداست اما همه آدمیان باید میان راستی و دروغ یکی را برگزینند. اعتقاد به سرنوشتی از پیش مقدر شده از دید اخلاقی زرتشتیان نکوهیده است زیرا این کار از عدل و نیکی خدا می‌کاهد (هینلز، ۱۳۶۸: ۱۹۲ تا ۱۹۴).

- پس از اسلام

آئین زروانی پس از سقوط ساسانیان از بین نرفت و قضایای عمده آن، جبر، تقدیر، تضاد نیک و بد، تأثیر حرکات سپهر و ستارگان بر سرنوشت آدمی، زندگانی و مرگ و عاقبت کار انسان‌ها... در ادبیات فارسی و در دانش‌های کلامی راه یافت و با استدلال‌های نیرومندتری بیان شد. در عصر بعد از دوره ساسانی، این بحث‌ها به جدل‌های کلامی منجر شد.

مسلمانان که تا آن زمان توجهی به فلسفه و کلام نداشتند، خود را با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌دیدند که برای اثبات حق بودن دینشان ملزم به پاسخگویی در برابر آنها بودند. برای مثال، می‌توان به مناظره «مغ و مسلمان» از اسدی توسی اشاره کرد. چنین شبهاتی پدید آمدن فرق کلامی بعد را توجیه می‌کند.

اشعریان می‌گفتند که آدمی در کردار خود محکوم تقدیر الهی است و هر چه بر سر ما می‌رود، اراده اوست. معتزله بر خلاف اهل حدیث، عقل و خرد را به تنهایی برای پیروی از اسلام راستین کافی می‌دانستند و می‌گفتند که آزادی و اختیار را خدا به آدمی داده است و انسان می‌تواند نیک را برگزیند و بد و شر را از خود براند. اگر انسان اختیاری نداشته باشد و انجام دهنده اراده الهی باشد، پس صواب و ناصواب و حسن و قبیح افعال چه می‌شود؟ این کشمکش ذهنی و کلامی در قرون بعدی، از میان انبوه

فرقه‌های متعدد تحت دو عنوان اصلی و فراگیر «جبر و اختیار» موضوع بحث اندیشمندان، شعرا و حکما شد.

- تقدیرگرایی از منظر ادیبان

عوامل اجتماعی و حوادث تاریخی دلیل بسیار محکمی برای آشکار کردن عکس‌العملی جبرگرایانه از سوی شاعران و ادیبان و در واقع زبان ملت و فرهنگ آن روزگار است. در سیر تاریخی شعر و ادب فارسی، قرون چهارم تا ششم عصر طلایی خردگرایی و بیان شاعرانه طبیعت است. این دو شاخه از درخت شعر هم‌پای هم رشد می‌کنند و گذشته از فاصله نسبتاً کم زمانی از عصر ساسانی، همان مفاهیم عقلی و طبیعی آن روزگار را هم در خود دارد. در این دوران که بخت رام و و گردش ایام به کام است، چهره مهیب زروان پنهان است و خردگرایی تا آن جا اقتدار خود را در حیطة شعر و حکمت اعمال می‌کند که ناصر خسرو با صراحت می‌گوید:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را
(ناصرخسرو، ۱۳۷۳: ۶۲)

اما مفهوم و به اصطلاح امروز «کانسپتی» (Concept) که در اشعار شاعران ایرانی قرون به بعد در دوران حمله غزان و مغول و تیموریان به نوعی جبر اجتماعی و حتی جغرافیایی مبتلا گشتند، ادامه همان تأثیرات خود آگاه و گاه ناخودآگاه زروانیسم است. حملات پی در پی بیگانگان، ترکانازی تشنگان قدرت، جنگ و قحطی و بیماری، از هم گسیختگی هویت ملی، ناامیدی از قدرتی که حافظ جان و آسایش مردم باشد و نبود؛ چنان در حافظه تاریخی این مردم رنج کشیده رسوخ کرد که به غیر از پناه بردن به دامان تسلیم و چشم به سرنوشت دوختن گریز و گزیری نماند.

عاشق‌م من برفن دیوانگی سیرم از فرهنگی و فرزاندگی
جزکه تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیرنری خون‌خواره‌ای
(مولوی، ۱۳۸۱، دفتر ۶: ۸۳۵)

اگر نیک بنگریم، آثار این اضطراب اجتماعی را حتی از ورای مفهوم کلی و اصلی در بازتاب کلمات مولوی هم می‌توان دید، چرا که لغت آیین‌اندیشه و تفکر انسان است و تداوم استعمال برخی لغات از کهن‌ترین زمان تا امروز دال بر تداوم اندیشه‌ای در پس کلام است. نمودهای کهن‌الگویی بی‌شماری از این واژه را می‌توان در سراسر آثار ادبی ما از آثار حکمای شاعر تا شاعران فرم‌گرای دربار سراغ گرفت. برخی از شعرا چون ناصر خسرو و سنایی، بخت را قابل تغییر و مغلوب توکل به حق می‌دانند:

سنگ سیه بدم از قیاس و خرد کرد چنین دُر شاهوار مرا
خار خلان بدم از مثال و خرد سرو سهی کرد و بختیار مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۷۹: ۶۰)

اما بیشتر شعرا و نویسندگان، بنا به حدیث نبوی «السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» (ابن بابویه، ۱۳۸۶: ۸۵۶) به جبری و محتوم بودن بخت و تقدیر اشاره دارند و اراده و کوشش آدمی را در برابر قدرت سرنوشت چنان بی‌اثر می‌دانند که دشمنی با مقبلان را بیهوده قلمداد می‌کنند: «گفته‌اند که اگر دو تن در طلب کاری و کفایت مهمی ایستند مظفر آن کس آید که به فضیلت مروّت مخصوص است و اگر در آن برابر آیند آن که ثابت عزیمت است و اگر در آن هم مساواتی افتد آن که یار و معین بسیار دارد و اگر در آن نیز تفاوتی نتوان یافت، آن که سعادت ذات و قوت بخت او راجح است» (منشی، ۱۳۸۸: ۲۳۳).

رواج اصطلاحاتی نظیر «سعد» و «نحس» و کاربرد اصطلاحات نجومی چون اُسْطُورْلَاب، تثلیث، تربیع، تسدیس، رصد بستن، قران و مقارنه، طالع دیدن دلالت آن بر

سرنوشت بشر می‌تواند ناشی از تأثیر جبرگرایی زروانی باشد. همان طور که پیش از این ذکر شد زرتشتیان و پیروان مزدا زروان را تقدیرکننده خوب و بد می‌دانند و ستارگان عوامل اویند (زهر، ۱۳۸۹: ۲۵۶). کلمات و ترکیباتی چون ستاره‌شمردن و ستاره‌شمر حتی به شکل مثل رایج در زبان عامه نیز جریان داشته است.

بدان مثل که شب آستن است روز از تو ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید با
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۷۷)^۱

مضامینی چون شکایت از روزگار، زمانه و فلک در آثار شعرای پارسی زبان، چونان بن‌مایه‌ای تکرار می‌شود. می‌توان تصور کرد این مفاهیم تکراری گذشته از مسایل اجتماعی به خصوص آشوب‌های قرن ششم به بعد تأثیرات آیین زروانی ناشی از اساطیر کهن نیز هست.

حتی در ادبیات تمثیلی و عرفانی هم دست تقدیر و چرخ فلک در کار است تا عده‌ای سعادت وصال نیابند و در نیمه‌راه از طی طریق عشق بازمانند؛ چنان که در منطق‌الطیر پرواز مرغان به سوی خورشید وجود حق و هلاکت و ناکامی دسته‌ای از پرندگان در طی طریق (عطّار، ۱۳۶۹: ۱۸۰-۲۴۶) تمثیلی است از این نوع بخت‌آزمایی که به شکست گروهی و جاودانگی گروهی دیگر می‌انجامد.

تحلیل واژه‌های «بخت» و «زمانه» در منظومه «هفت پیکر» حکیم نظامی

هدف از تحلیل در نظریه تحلیل انتقادی گفتمان، یافتن ایدئولوژی در پس متون است تا ناگفته‌های گوینده و نویسنده روشن شود. به بیان دیگر، گفتمان را می‌توان مجموعه‌ای از نشانه‌ها دانست که در پس خود قلمرویی از مفاهیم با بار ایدئولوژیک را همراه دارند و هدف آنها ایجاد یا بازنمود نوع خاصی از نگرش و عملکردی اجتماعی است. تحلیل انتقادی گفتمان به دنبال آن است تا با تحلیل این نشانه‌ها مفهوم ایدئولوژیک را که در

ظاهر نیز قابل مشاهده نیست آشکار نماید. در این مختصر، بیشترین تأکید برای تحلیل فرامتنی این منظومه و استفاده از روش فرکلاف، پی گرفتن همین نشانه‌ها در قالب واژه‌های نشان‌داری چون «بخت» و نظایر آن است.

نظامی حکیمی است که در گنجۀ قرن ششم می‌زیست. محیطی که زرین‌کوب در کتاب «پیرگنج در جست و جوی نا کجا آباد» آن را پایگاه متعبدان، توبه فرمایان و بیگانگان می‌شناسد و گنجه را «ثغری» می‌داند که طالبان جهاد برای دفاع از قلمرو اسلام از همه جا به آن منطقه جلب می‌شدند. ضرورت دفاع از مرزهای اسلام، مسلمانان این نواحی را مدام آماده مقابله با هجوم صلیبیون متعصب می‌ساخت و از نواحی دیگر هم آنان را که خواهان جهاد با «کفار» بودند به یاری مسلمین متعصب این منطقه می‌کشاند (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۸).

در عین حال، « قرن ششم، یعنی عصری که نظامی (حدود ۵۳۰ - حدود ۶۱۶ق) در آن می‌زیست عصری است که مکتب کلامی اشعری میراث فلسفی-کلامی امام محمد غزالی (در گذشته ۵۰۵ق) را پشت سر داشت و صحنه فعالیت‌های فلسفی-کلامی بزرگ‌ترین اندیشه‌مند اشعری یعنی امام فخر رازی (در گذشته ۶۰۶ق) بود؛ قرن‌ی که در آن شیخ شهاب‌الدین سهروردی، معروف به شیخ اشراق (۵۴۹ - ۵۸۷ق)، با عرفانی کردن فلسفه و با بهره‌گیری از میراث گراندقدر فلسفه و عرفان ایران باستان - که از آن به حکمت پهلوی یا فهلوی تعبیر می‌شود- یکی از مکاتب مهم فلسفی یعنی مکتب اشراق را بنیاد نهاد» (دادبه، ۱۳۷۱: ۸۸).

اهل شهر تقریباً همه سنی حنفی و شافعی مذهب بودند با این حال در بین طوایف دیلمی، شیعه مذهب‌ان نیز دیده می‌شدند و کسانی هم بودند که به وسیله مخالفان راست یا دروغ به مذهب الحاد و باطنی‌گری متهم بودند (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۹).

به هر روی، در چنین محیط متعصب دینی، با وجود قرآینی از باستان‌گرایی و علاقه و توجه به حکمت خسروانی و یونانی که در شعر خود نظامی پیداست و حتی ساختار

لهجه و زبان آرانی که از شعب به جا مانده از زبان پهلوی است، با حکیمی روبه‌رویم که در ذهن پویای خود با چند جبهه در کشاکش است.

او از داستان‌های به جا مانده از زبان و دوره پهلوی ساسانی «خسرو و شیرین» می‌سازد که از صافی ذهن یک مسلمان معتقد به احکام اسلام، حکیمی که «تا در جهان بود به می دامن لب نیالود»، گذشته و پالوده شده است. این تضارب آرا در همه شئون شعر حکیم در جریان است، چنان که در توحیدیه‌های پنج گنج او در کسوت یک کلامی معتقد و چیره دست مباحث مهم و اساسی علم کلام را از «آفرینش» و «خلق از عدم» گرفته تا «حدوث و قدم جهان» با دقت ارائه می‌دهد و در «هفت پیکر» و «اقبالنامه» آرای نوافلاطونیان را از زبان «تالس» شرقی شده و «فروریوس» با اندیشه‌های کلامی منطبق می‌کند. اصغر دادبه در مقاله «تجلی برخی از آراء کلامی-فلسفی در اشعار نظامی» با ذکر نمونه بسیاری از آرای کلامی قدما و پیشینیان نظامی را در آثار وی دقیق و موشکافانه بیان کرده و آشکار ساخته است.

وی می‌گوید: «نظامی، پارسامردی که «تا در جهان بود به می دامن لب نیالود» جهان‌بینی کلامی را برگزید و آراء کلامی را - غالباً از دیدگاه مکتب اشعری - در اشعار خود بیان کرد. این آراء نه تنها در مثنوی اخلاقی مخزن‌الاسرار - که می‌توان آن را جلوه‌گاه حکمت عملی خواند - بیان شد که مقدمه‌های پنج گنج جلوه‌گاه آراء کلامی با بیانی هنرمندانه است. نیز جای جای در اثنای برخی از مثنوی‌های او، به ویژه در مثنوی اقبال‌نامه طرح دیدگاه‌های کلامی - فلسفی، چشمگیر است» (دادبه، ۱۳۷۱: ۸۸).

در هفت پیکر نظامی، سفر بهرام پادشاه نمادین ساسانی (نماد شادخواری و زایش) در هفت روز هفته چرخشی دایره وار را دنبال می‌کند و از سیاهی به سپیدی سیر می‌کند. هفت گنبد برابر با هفت اختر آسمانی ساخته شده که نه در ابعاد فلکی خود بلکه در ابعاد کیهانی نمایانده می‌شوند. بهرام از طریق ساختن هفت گنبد برای دختران

پادشاهان هفت اقلیم با کل جهان پیوند می‌یابد و این وجه افقی مکان در هفت پیکر است.

در این منظومه نظامی در عین این‌که در مقدمه همان آرای اسلامی و اشعری را بیان می‌کند، شاید بیش از همه آثار خود به عناصر و مؤلفه‌های تفکر پیش از اسلام نزدیک شده باشد. مؤلفه‌ها و عناصری نظیر تقدس عدد هفت، شکل گنبد که مشخصاً نمادی از سیطره زمان ازلی و ابدی آسمانی / زروانی بر جهان و موجودات آن است و عنصر نور. عدد هفت حلقه اتصال میان سیارات، رنگ‌ها، فلزات، سرزمین‌ها و گنبد است. نظامی با انتخاب هفت بانو از هفت اقلیم که هر یک با یکی از روزهای هفته و یکی از اختران آسمانی و عناصر همانند زمینی آنها مانند فلزات و رنگ‌ها پیوند دارد، انسان و ارتباط او را نه فقط در سطح زمینی و انسانی آن، بلکه در گستره آسمانی به تصویر کشیده است. او با ساختن هفت گنبد به مانند و به رنگ هفت سیاره وجه عمودی، مکان را ترسیم کرده است.^۲

چون چنان هفت گنبد گه‌ری	کرد گنبدگری چنان هنری
چون شه آمد بدید هفت سپهر	به یکی جای دست داده به مهر
در چنان بیستون هفت ستون	هفت گردون کشید برگردون
شد در آن باره فلک‌پیوند	باره ای دید برسپهر بلند
هفت گنبد درون آن باره	کرده برطبع هفت سیاره
برکشیده برین صفت، پیکر	هفت گنبد به طبع هفت اختر
هفت کشور تمام درعهدش	دختر هفت شاه در مهدش
کرده هر دختری به رنگ و به رای	گنبدی را ز هفت گنبد جای

(هفت پیکر، ۱۳۷۸: ۱۴۴-۱۴۵)

مهین دخت فرخ‌نیا (۱۳۹۳) در این باره از قول بری می‌گوید: «با بررسی ساختار کلی این داستان و داستان‌های مشابه و جست‌وجو برای یافتن خاستگاه اصلی آنها درمی‌یابیم که یکی از آبشخورهای فکری نظامی در سرودن این داستان، اندیشه‌های گنوسی است در عصری که نظامی می‌زیست، عرفان اسلامی از راه کوشش نظری شایان توجهی، میراث چندگانه فلوتین و گنوس، مسیحیت و مانی، انجیل و اوستا، خدا شیطان، نیکی و بدی را در نگرش عرفانی یگانه‌ای با هم آشتی می‌دهد».

این عناصر آسمانی به روشنی یادآور الگوهای زروانی در باره زمان و آسمان است که جباریت خود را بر اهل زمین تحمیل می‌کند و گاه به آنها چشم‌زخم و آسیب می‌رساند. چنان‌چه شیده، معمار گنبدهای زمینی / آسمانی، با الهام از الگوی آسمانی ودانش نجوم مبادرت به ساختن هفت گنبد می‌کند. هدف از ساختن آن ایجاد یک «وادی ایمن» است.

نسبتی گیسوم از سپهر بلند که نیارد به روی شاه گزند
(همان، ۱۳۷۸: ۱۴۲)

تا بود در نشاط خانه خاک ز اختران فلک ندارد باک
جای در حرزگاه جان دارد بر زمین حکم آسمان دارد
(همان: ۱۴۳)

با توجه به همین نگرش زروانی از سرنوشت است که نزدیکان بهرام پیشنهاد می‌کنند که با توجه به مدارج آسمانی او، باید کاری کرد که از چشم‌زخم ایام، درامان بماند.

چون سخن در سخن مسلسل گشت بر زبان سخنوری بگذشت
کاین دُرَج کاسمان شه دارد وین دقیقه که او نگه دارد
...کاشکی چاره ای در آن بودی که زما چشم بد نهمان بودی
(همان: ۱۴۰-۱۴۱)

شیده، شاگرد سنمار، سازنده قصرخورنق، که در کار بنایی تناسبات زمینی را با تناسبات آسمانی می‌سنجد، قصر را از روی الگوی آسمان ساخته، آسمان دواری که نیکی و بدی از او می‌آید و شرّ و چشم‌زخم روزگار از حرکت سیارات و ثوابتش حاصل می‌شوند. شیده همچون همتایان ستاره‌شناس مه‌ری و زروانی خود، با آسمان‌سنجی و ستاره‌شناسی می‌خواهد از بهرام محافظت کند.

گفت: اگر باشدم زشه دستور چشم بد دارم از دیارش دور
کاسمان سنجم و ستاره‌شناس آگه از کار اختران به قیاس
در نگارندگی و گلکاری وحی صنعت مراسم پنداری
(همان: ۱۳۶)

از دیگر عناصری که بازتاب توجّه نظامی در این منظومه به آیین‌ها و تفکرات پیش از اسلام است و می‌تواند تثبیت‌کننده مدعای نگرش او به کهن‌الگوی بخت زروانی در برابر جبرگرایی اشعری باشد؛ توجّه به عنصر نور در این منظومه است.

توجّه به نور در ضمیر ایرانیان پیشینه‌ای دیرین دارد. جغرافیای ایران، میان این پدیده و ساکنان این سرزمین پیوندی عمیق برقرار کرده است. در ایران تابش آفتاب برای آریایی‌هایی که از یخبندان‌های سرزمین شمالی به طلب زندگی نو، پای به این سرزمین گذاشته بودند، سبب رفع نیازهای زیستی آنان می‌شد و در نزد آنان، اهمیتی الهی و آسمانی یافته است.

در آیین‌های پیش از اسلام -زروانی، مهری، زردشتی و آیین مانوی- به خورشید و نور و اهمیت آن، در ابعاد معنوی و ماورایی توجه شده است. در این منظومه نیز حرکت از سیاهی به سپیدی و از تاریکی به نور از اجزای اصلی داستان است.

آفتاب ار بر او فگندی نور	دیده را در عصا، بستنی حور
چون بهشتش درون پر آسایش	چون سپهرش برون پر آرایش
صقلش از مالش سریشم و شیر	گشته آینه وار، عکس‌پذیر
در شبانروزی از شتاب و درنگ	چون عروسان برآمدی به سه رنگ
یافتی از سه رنگ ناوردی	ازرقی و سپیدی و زردی
صبحدم ز آسمان ازرق پوش	چون هوا، بستنی ازرقی بردوش
کآفتاب آمدی برون ز نورد	چهره چون آفتاب، کردی زرد
چون زدی ابر کله بر خورشید	از لطافت شدی چو ابر سفید
با هوا در نقاب یکرنگی	گاه رومی نمود و گه زنگی

(همان: ۶۰-۶۱)

... شد چو برج حمل جهان آرای	خاصه بهرام کرده بودش جای
چون که برشد به بام او بهرام	زهره برداشت بر نشاطش جام
کوشکی دید کرده چون گردون	آفتابش درون و ماه برون
آفتاب از درون به جلوه‌گری	مه ز بیرون چراغ رهگذری

(همان: ۶۴)

در اکثر موارد، این واژه‌ها تفاوت زیادی با کاربرد کلمه در کلام حکیمی چون فردوسی که آن را آگاهانه و عامدانه، به کار می‌برد ندارد. وضعیت واژه «بخت» و

واژه‌های نظیر آن در داستانی چون «خسرو و شیرین» شبیه به واژه «فرّ» و «فرّه» در شاهنامه فردوسی و با مفهومی تقریباً مرادف با همان فره ایزدی در شاهنامه است. در منظومه «هفت پیکر» هم که بهرام، «شاه» و دارای فر و بخت ایزدی است، وضع تقریباً همین گونه است. روی آوردن بخت در مقام انسان جاندار و با تجسّدی شبیه به اندیشه زروانی که زروان و دیرنگ خدای را انسان می‌پنداشتند؛ نشان از به جای ماندن همان تفکر است. علاوه بر این که اصولاً اساس این داستان بر هفت گنبد آسمان نهاده شده. در این داستان اپیزودیک، چند عنصر از قبیل «عدد هفت»، «گنبد»، شخصیت اصلی داستان «بهرام» نقش‌هایی اساسی و عمده دارند که هر کدام به شیوه‌ای با تفکر باستانی ایران و کهن‌الگوی زروانی ارتباط پیدا می‌کنند.

رمزشناسی عدد هفت و تقدس آن نزد شرق‌نشینان باستان ریشه‌ای دیرینه دارد حداقل از زمان آیین‌های مهرپرستی و گنوسی که پیوندی انکارناپذیر با آیین‌های زروانی دارد، و این دیرینگی قابل پیگیری است. معین در این باره می‌گوید: «پیروان مهرپرستی برای آنکه به مرتبه بالاتر ارتقا یابند، می‌بایست از هفت درجه بگذرند. در ارداویرافنامه نیز سفر روحانی ارداویراف هفت روز طول میکشد. اما در دین مانی که از ادیان گنوسی به شمار می‌آید، انسان نخستین هفت بار پدرش را به یاری می‌خواند» (معین، ۱۳۸۵: ۵۸).

زرین‌کوب نیز در مورد حرّانیان که متأثر از پاره‌ای عناصر از فلسفه‌های گنوسی و نوافلاطونی بوده‌اند، می‌نویسد: «رسم قربانی حرّانیان متضمن نیایش نسبت به کواکب سبعة بوده است که هر یک از ایام هفته به نام یکی از آنها منسوب بوده است. یکشنبه به نام شمس، دوشنبه برای قمر، سه‌شنبه برای مریخ، چهارشنبه برای عطارد، پنجشنبه مشتری، جمعه زهره و شنبه زحل» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۵۹) که همین ترتیب در نام روزها و ارتباط آنها با سیارات در «هفت پیکر» نیز ذکر شده است.

ایرانی‌ها ضمن تقسیم زمین به هفت اقلیم، معتقدند که ایرانشهر در کشور مرکزی؛ یعنی «خونیرس» واقع است و در اوستا «خونیرس» شریف‌ترین قسمت زمین است (اوستا، ۱۳۶۹: ۵۴). در باره گنبد نیز ملاحظاتی وجود دارد که ایده اصلی بحث ما یعنی ارتباط واژه‌های دال بر بخت در منظومه هفت پیکر با تفکرات تقدیرگرایی زروانی، تقویت می‌کند.

علی‌اکبری و حجازی در باره «گنبد» و پیشینه آن در هفت پیکر می‌گویند: «ساختن بناهای مقدس به شکل گنبد، برج‌های هرمی شکل ناقوس دار، معابد بودایی، مهرکده‌ها، گلدسته مساجد، ضریح مقبره امامان و امام زاده‌ها، کلیسای جامع گوتیگ، خیمه‌های گنبدی شکل بعضی از قبایل، زیگورات‌ها و غیره مبتنی بر باوری است که آسمان را به شکل گنبد می‌دیده‌اند» (علی‌اکبری و حجازی، ۱۳۸۸: ۳۷).

شیده برای ساختن هفت گنبد از الگوی آسمانی بهره‌مند شده است. الگوی آسمانی او هفت سیاره است. که علاوه بر آیین‌های ایران باستان در بسیاری از ملل و اقوام مورد توجه بوده است. آشوریان و بابلیان زمان را به هفت روز، و مکان‌های آسمانی و زمینی را نیز به هفت بخش تقسیم کرده بودند. در ادبیات فارسی اژدهای هفت سر، نماد آسمان است.

فلکی کو به گرد ما کمر است چه عجب کاژدهای هفت سر است
(همان: ۲۴۴)

انتخاب «بهرام» ساسانی به عنوان شخصیت محوری داستان نیز ریشه در شخصیت اسطوره‌ای وی دارد. «ورهرام» ورجاوند که گاه شخصیتی موازی «کی خسرو» دارد و گاه همان نماد سیاره‌ای خود را به نمایش می‌گذارد. «بهرام نمادی است خورشیدی و نیز

ایزدی برکت بخش و باران آور که دشمنان را مغلوب کرد و پس از انجام رسالتش اکنون فرمانروای سرزمین مرگ است» (فرخ‌نیا، مهین دخت، ۱۳۹۳). اگرچه «هفت پیکر» هم در نهایت، مانند منظومه‌های «اقبالنامه» و «مخزن الاسرار»، منظومه‌ای است که نظامی، در آن نظام فکری خود را بیان می‌کند و با زبانی نمادین از سیاهی کثرت به سوی سپیدی وحدت حرکت می‌کند، با این همه، این واژه‌های نشان‌دار نظیر «بخت»، «چرخ»، «آسمان»، «زمانه» و ... در متن همان دلالت‌ها و الگوی اشعری-زروانی را دنبال می‌کند.

در زیر، نمونه‌هایی از ابیات منظومه «هفت پیکر» حکیم نظامی آورده می‌شود که علاوه بر دیدگاه‌های آشکار کلامی و اشعری به شکل ناخودآگاه در به کار بردن واژه‌هایی چون «چرخ» و «فلک» و «بخت» و غیره، کهن‌الگوهای زروانی را نیز در نظر دارد. در واقع کاربرد کهن این واژه‌ها در بیان و کلام نظامی که اندیشه‌های کلامی و اشعری دارد، بیشتر از سایر شعرا مؤید تأثیر ناخودآگاه کهن‌الگوهای زروانی است زیرا این کهن‌الگوها اصولاً با مشرب کلامی-اشعری مناسب بیشتری دارد تا دیدگاه‌های زرتشتی و فلسفی. در منظومه «هفت پیکر» واژه «بخت» و معادل‌های آن، نظیر «چرخ»، «زمانه»، «سپهر»، «گنبد»، «فلک»، «اختر» و ... در معنای مورد نظر ما چندین بار تکرار شده (که برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به ذکر پاره ای از شواهد اکتفا کرده ایم).^۳

در این بیت که از مقدمه هفت پیکر است، همنشینی واژه‌های بخت و تخت یادآور همان فره ایزدی است که از جانب یزدان برای شاهان و مقبلان فرستاده می‌شد و ضامن بقای پادشاهی و دولتشان بود.

این ز نصرت، زده سه پایه بخت فلک آنرا چهار پایه تخت
چشم شه زیر چرخ مینائی باد روشن بدین دو بینائی
دور ملکش بدین دو قطب جلال منتظم باد بر جنوب و شمال
(همان: ۲۵)

در این بیت نظامی بروشنی، از دیدگاه اشعری خود می گوید و بخت را عامل اصلی دولتمندی می داند و البته از این بابت شکایت هم می کند. در واقع، می توان تأثیرپذیری نظامی از حکمت عامه را دریافت. اندیشه هایی که در نگاه اول، بیشتر حدیث «السعيدُ سعيدٌ في بطنِ امهٍ و الشقیُّ شقیُّ في بطنِ امهٍ» را به ذهن متبادر می سازد، اما با ریزینی بیشتر در دلالت ها و نشانه های بازمانده ای از همان حکمت و تفکر مهری و زروانی رسوخ یافته در ذهن کلامی نظامی را می توان از زیر لایه های رویی متن بازشناسی کرد.

از جهان این جنایتم سخت است کز هنر نیست دولت، از بخت است
(همان: ۴۳)

در این بیت نیز واژه های بخت و هنر مبین مفهومی است نظیر آن چه که فردوسی در شاهنامه در باره بخت مطرح می کند.

از هنرمندیم نوازد بخت بی هنر کی رسد به تاج و به تخت؟
(همان: ۸۰)

گفت نام تو چیست؟ گفتا بخت گفت جایست کجاست؟ گفتا تخت
(همان: ۲۹۸)

در مورد واژه‌های معادل بخت نظیر «چرخ»، «تقدیر» و «زمانه» نیز همان بار معنایی جریان دارد. تقدیر و زمانه نیز چون «بخت» در ذهن کهن‌گرای شاعر تجسیدی انسان گونه دارد و در مقابل تدبیر قرار می‌گیرد، در حالی که چنان که پیشتر ذکر شد نه در تفکر زرتشتی و نه اسلامی تدبیر به کلی نفی نمی‌شود.

بازی نو نمود چرخ بلند یزدگرد از سریر سیر آمد
(همان: ۷۵)

نگرش تلخ و منفی زروانی-مهری و این که سپهر روی بستگانی در دامان خود می‌پرورد که می‌توانند خیر و شر را تصادفی و حادثه‌وار بر اهل زمین نثار کنند؛ در کارکرد واژه‌های سپهر، شبیخون ماه و کینه مهر مشهود است.
آگه از روی بستگان سپهر از شبیخون ماه و کینه مهر
(همان: ۵۴)

نتیجه

تقدیرگرایی با مفهوم فلسفی و امروزی خود یکی از دیرینه‌ترین اندیشه‌های بشری است که ذهن انسان را از دیرباز به خود مشغول داشته. واژه تقدیر (یا معادل‌هایی نظیر بخت، روزگار، زمانه و ...) با همان دلالت فلسفی و بار معنایی تاریخی چنان سایه گسترده‌ای بر زبان ما فارسی‌زبانان انداخته است که نادیده انگاشتن آن ممکن نیست.
از آنجا که لفظ و کلام در هر زبان به جز وظیفه اولیه انتقال معنی؛ حامل تاریخ و تفکری است که ریشه در کودکی هر ملت و قوم دارد، توجه به کاربرد این واژه می‌تواند جنبه‌هایی ناپیدا از سیر تفکر ایرانی را در این سالیان نمایان سازد. کلامی که گاه تنها منشأ آن ناخودآگاه شاعر و نویسنده است که از پس به کاربردن واژه تقدیر رخ می‌نماید.

علل و حوادث تاریخی، اجتماعی، مذهبی و حتی مسائل اقلیمی بر این نمودها اثر گذار بوده است. گاه، در بسامد بالای استفاده از این واژه‌ها مثلاً در قرن هفتم و مقارن حمله جهانسوز مغول و دوران پس از آن نشانه‌های ناامنی جان و ذهن شاعر و ناامیدی و یأس او نسبت به آینده را می‌توان مشاهده کرد و گاه در جایی دیگر مثلاً قرون چهارم و پنجم به دلیل رفاه اقتصادی، آرامش اجتماعی و حمایت شاهان و امرا از خردورزی به شکل محسوسی شکایت از بخت و تقدیر جای خود را به امید به تلاش و سازندگی می‌دهد.

اگرچه «هفت پیکر» نیز همانند سایر منظومه‌های حکیم در درجه اول آیینۀ تفکرات فلسفی و گاه کلامی این اندیشمند و شاعر است و در جای جای آن به بیان و توضیح دیدگاه‌های فلسفی-کلامی خود می‌پردازد؛ اما با تأمل بیشتر در لایه‌های زیرین متن، می‌توان کهن‌الگویی را بازشناسی کرد که هزاره‌هاست بر فکر و اندیشه انسان شرقی و ایرانی سایه گسترده است.

نظامی در این منظومه بخت را معادل فره ایزدی به کار می‌برد و اگرچه در کلیت متن مسلمانی معتقد و حتی متعصب است؛ با این همه هنگام به کار بردن واژه‌هایی چون بخت، طالع و زمانه و نظایر این‌ها ذهنیت دیگری از خود به نمایش می‌گذارد. در بیت‌هایی که این کلمات به کار برده شده‌اند؛ ستاره و فلک را حاکم بر سرنوشت انسان می‌داند که این همان دلالت ثانویه و ناخودآگاه متن است که به زمانی برمی‌گردد که ایرانیان به خدای قدرت‌مند و ازلی زروان معتقد بودند و نیک و بد سرنوشت را از او می‌پذیرفتند.

با دگرگونی دین و مذهب ایرانیان و ورود اسلام به ایران در سده‌های نخستین هجری، باز هم اندیشه‌های زروانی در قالب مناظره‌ها و مباحث اسلامی جزو نخستین مباحث مطرح شده جدید بین متفکران اسلامی بود و عنوان کلی «جبر و اختیار» را پذیرفت. یکی از اندیشمندانی که آثار او جلوه‌گاه چنین آرای است، حکیم نظامی است

که در این جستار منظومه «هفت پیکر» از او به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفته است.

روش انتقادی تحلیل گفتمان شیوه مناسبی برای تحلیل ساختار این منظومه در جهت تحلیل داستان و کارکرد ایدئولوژیک آن در اختیار تحلیل‌گر قرار می‌دهد. بر اساس این روش با عبور از لایه‌های خرد و ملموس و دستیابی به ساختار کلان شیوه نظام ارزشی جامعه عصر نظامی براساس مفاهیمی چون «بخت» بررسی شد.

در این پژوهش، به گونه توصیفی تحلیلی، با توجه به گفتمان ایدئولوژیک قدرت (یعنی گفتمان جبری/اشعری) در عصر نظامی، کهن‌الگوهای مؤثر بر ذهن شاعر در نظر گرفته شده. سپس با استخراج و بررسی واژه‌های پربسامد و نشاندار در منظومه «هفت پیکر»، به ارتباط معنی‌دار میان حضور این واژه‌ها در شعر و غلبه روساخت تفکر اشعری در دوران زندگی او پرداخته شده. به منظور تحلیلی روشمند، رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف با تأکید بیشتر بر لایه اول (سطح زبانشناختی) در نظر گرفته شد. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که زبان نظامی یک «کردار اجتماعی» است؛ یعنی در عین حال که روابط و هویت‌های اجتماعی آن را به وجود آورده، سازنده آن‌ها نیز هست.

اگر چه گاه برای برخی پرسش‌ها نظیر نقش و اندازه تقدیر هرگز پاسخی مقرون به حقیقت یافت نمی‌شود و این مسائل جدلی‌الطرفین باقی خواهد ماند، اما این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که متون و اشعار فارسی از جمله متن مورد بررسی ما «هفت پیکر» نظامی، از دیر باز جلوه‌گاه حضور این اندیشه در اشکال مختلف بوده است. در بین این متون می‌توان به آثار حکیم نظامی اشاره کرد که با توجه به زمانه زندگی او و اقلیمی که در آن می‌زیست، قاعدتاً نمی‌بایست اثر و نشانه‌ای از تفکراتی چنین کهن در اشعار وی یافت شود در حالی که با نگاهی دیگرگونه و با عنایت به نظریه‌هایی نظیر ساختارشناسی و تحلیل گفتمان، می‌توان حیاتی دیگر در پس سطوح اولیه آثار این

حکیم هنرمند یافت. سخن آخر این که، پیگیری سیر این نمودها در آثار و نوشته‌ها در واقع پیگیری خط سیر جامعه فکری ایرانی است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای مشاهده نمونه‌های بیشتر بنگرید به: منوچهری، ص ۵؛ ناصر خسرو، ص ۳۱۱؛ سنایی، ص ۶۹۹؛ خاقانی، ص ۲۸، ۸۲، ۸۳؛ نظامی، خسرو و شیرین، ص ۱۶۵، هفت پیکر، ص ۲۷، اقبالنامه، ص ۱۵، ۲۷۴؛ حافظ، غزل ۱۹۳، ۳۵۰.
- ۲- بنگرید به: مقاله علی‌اکبری و حجازی، ۱۳۸۸، که در کلیات این بخش از آن استفاده شده.
- ۳- نسخه استفاده شده در همه ارجاعات متنی این بخش از هفت پیکر نظامی، تصحیح حسن وحید دستگردی، سال ۱۳۷۸ انتشارات سوره است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۶). توحید، میرزایی، علی اکبر، قم: خداپاوران.
۲. اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷). اسطوره بیان نمادین، تهران: سروش.
۳. اسمیت، ژونل (۱۳۸۳). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ترجمه شهلا برادران خسروشاهی. تهران: فرهنگ معاصر و روزبهان.
۴. الیاده، میرچا (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان، جلال ستاری، تهران: سروش.
۵. بنونیست، امیل (۱۳۷۷). دین‌های ایرانی بر پایه متون معتبر یونانی، بهمن سرکاراتی، تهران: قطره.
۶. بهار، مهرداد (۱۳۷۵). ادیان آسیایی، تهران: چشمه.
۷. ----- (۱۳۸۶). از اسطوره تا تاریخ، تهران: چشمه.
۸. ----- (۱۳۷۶). پژوهشی در اساطیر ایران پاره نخست و دوم، تهران: آگاه.
۹. بویس، مری، آسموسن، کای بار (۱۳۸۹). دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران: ثالث.
۱۰. تفضلی، احمد (۱۳۵۴). مینوی خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۱. جاماسب جی منوچهر جی جاماسب آسانا، عریان، سعید (۱۳۹۱). متون پهلوی، تهران: علمی.

۱۲. جلالی مقدم، مسعود (۱۳۸۴). آیین زروانی مکتب فلسفی - عرفان زرتشتی بر مبنای اصالت زمان، تهران: امیرکبیر.
۱۳. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰). دیوان حافظ، به کوشش قاسم غنی و علامه محمد قزوینی، تهران: زوار.
۱۴. خاقانی شروانی، افضل‌الدین ابراهیم (۱۳۷۹). دیوان خاقانی شروانی، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: گل آرا.
۱۵. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۶. دوستخواه، جلیل (۱۳۸۷). اوستا، تهران: مروارید.
۱۷. زهر، رابرت چارلز (۱۳۷۵). زروان یامعمای زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکروز.
۱۸. ----- (۱۳۸۹). طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- سجادی، سید جعفر (۱۳۶۱). فرهنگ علوم عقلی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۲۰. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۸). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: ققنوس.
۲۱. شه‌رستانی، ابوالفتح. محمدبن عبدالکریم (۱۳۸۷). الملل و النحل، به کوشش مصطفی خالقداد هاشمی، تهران: چاپخانه اقبال.
۲۲. عطارنیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۹). منطق‌الطیر، به اهتمام احمد رنجبر، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
۲۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰). شاهنامه، زیر نظر ای برتلس و عبدالحسین نوشین، مسکو: اداره انتشارات ادبیات خاور.
۲۴. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۲۵. فرنیغ دادگی (۱۳۹۷). بندهش، به کوشش مهرداد بهار، چاپ ششم، تهران: توس.
۲۶. قبادیانی بلخی، ناصرخسرو (۱۳۹۳). دیوان اشعار حکیم ناصرخسرو قبادیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۷. کولون، فرانس (۱۳۸۳). ادیان شرقی در کافرکیشی رومی، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر.
۲۸. گیرشمن، رومن (۱۳۸۵). تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد بهفروزی، تهران: جامی.
۲۹. معین، محمد (۱۳۸۵). تحلیل هفت پیکر نظامی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۰. منشی، نصرالله (۱۳۸۸). کلبه و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: ثالث.
۳۱. موله، م. (۱۳۸۶). ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: توس.

۳۲. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸). هفت پیکر، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران: سوره.
۳۳. هینلز، جان (۱۳۹۶). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.

ب) مقالات

۱. ایرانی، محمد و دیگران (۱۳۹۸). «تحلیل واژگان مرتبط با اجتماعیات در خمسه نظامی با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف»، متن پژوهی ادبی، تابستان، دوره ۲۳، شماره ۸۰، صص ۶۰-۳۳.
۲. حاجتی زاده، راضیه (۱۳۹۶). «وجه پنهان معنا و زبان پنهان واژه‌ها بررسی نقش یاری رسان دلالت‌های ضمنی در تبیین اغراض ثانوی گزاره‌های پرسشی»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، پاییز و زمستان، شماره ۸۳، صص ۹۴-۷۳.
۳. دادبه، اصغر (۱۳۷۱). «تجلی برخی از آراء کلامی - فلسفی در اشعار نظامی»، فرهنگ، پاییز، شماره ۱۰، صص ۱۳۰-۸۷.
۴. علی‌اکبری، نسرین و مهرداد حجازی (۱۳۸۸). «تحلیل استعلایی هفت پیکر»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، سال چهل و پنجم، دوره جدید، پاییز، شماره سوم، صص ۵۸-۳۵.
۵. فرخ‌نیا، مهین‌دخت (۱۳۹۳). «بنمایه‌های عرفان گنوسی در داستانی از هفت پیکر نظامی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س ۱۰، شماره ۳۵، تابستان، صفحه ۲۸۴ تا ۲۱۳.